

تدبیر در قایق واژگون!

نگاهی گذرا به مصوبات «کنفرانس ملی» حزب توده

و پلنوم وسیع «اکثریت»

گزارش کمیته مرکزی حزب توده، مصوب پلنوم نوزدهم به «کنفرانس ملی» و مصوبات این کنفرانس؛ همچنین گزارش کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق (اکثریت) به دومین پلنوم وسیع و مصوبات این پلنوم، اسناد زنبده بحران علاج ناپذیر و اپورتونسم بیایان ناپذیر است که تا مغز استخوان این دو حزب را پوسانده است. موضوعات متعددی در این اسناد جلب توجه می‌کنند که بررسی جزئیات تک آنها بدون درک منطق عمومی حاکم بر آنها و انگیزه و اهدافی که موجب طرح این موضوعات شده‌اند، عمیق بیجا رگی غریبان در با تلاق اپورتونسم را که با دست و پا زدنهای مذسوحانه برای نجات خود از مرگ، هر چه بیشتر در گنداب اپورتونسم فرو می‌روند، روشن نخواهد کرد. در میان کلیه موضوعات مطروحه و مصوبات «کنفرانس ملی» و «پلنوم وسیع» آنچه کلید درک مضمون واقعی یکایک موضوعات و منطق اپورتونیستی حاکم بر آنهاست، موضوع «وحسدت پیشا هنگام طبقه کارگر در یک حزب واحد» است. هر دو نشست تصمیم گرفته‌اند که «وحدت سازمانی» حزب توده و اکثریت «بر پایه» برنامهمه و اساسنامه مشترک، هر چه سریعتر عملی گردد و علاوه بر آن، برای وحدت عمل با «دیگرسا زمانهای ما رکیست - لنینیست» و «وحدت سازمانی» با آنها تلاش شود. (۱) (۲) (۳) (۴). در اهمیت این تصمیم، اکثریت می‌گوید: «در این شرایط که دشمنان طبقه کارگر تمام نیروی خود را برای پراکندن تخم عدم اعتماد، بدبینی و خصومت میان نیروهای فعال جنبش کمونیستی و کارگری بکار گرفته‌اند، ترویج هر چه فعالتر و موثرتر ایده وحدت و مبارزه در راه آزادی و اهمیت و اویویت خاص برخوردار است.» (۴- تاکید از ما). حزب توده نیز می‌گوید: «این کنفرانس تاریخی از آن جهت برای میهن ما اهمیت دارد که در لحظات پرناروحاس آن، قلبهایی مالا مال از آرزوی دیرینه سال وحدت و پیوند، اراده قاطع خود را برای تحقق وحدت همه کمونیستهای ایران نشان دادند.» (۲- تاکید از ما).

برنامه و تاکتیک دنس له‌روآن شد، این بحث در درون خود اکثریت مطرح بوده است که تعدد سازمان سیاسی بسنا هنگ طبقه کارگری معنی است و وجود دو سازمان با یک اپورتولوزی و برنامهمه و تاکتیک، تناقض آمیز است. برای رفع این تناقض، پلنوم های اسفند ۵۹ و مرداد ۵۹ تصمیم به ادغام اکثریت در حزب توده گرفتند. در یکی از اسناد پلنوم وسیع اخیر اکثریت گفته می‌شود که آن تصمیم به این خاطر که «هیات سیاسی به مضامین مصوبات یا بندند و بدو به نقس برنامه و اساسنامه در امر وحدت بهای لازم را نداد» تا به امروز معلق مانده است. (۵) اما واقعیت این نیست. وحدت سازمانی حزب توده و اکثریت، فقط به اراده رهبری اکثریت منوط نبوده، اولاً موافقت حزب توده نیز منوط بوده است؛ و ثانیاً با توجه به عدم استقلال این هر دو، تصمیم آنها بیش از یک اظهار نظر ارزشی نمیداشت و حتی اگر هر دو چنین تصمیمی می‌گرفتند، این تصمیم به خود تعیین کننده و لازم الاجرائی بود. در سال ۵۹ و ۶۰ که اکثریت این تصمیم را گرفت، به خیال خود می‌خواست برای «انترناسیونالیسم»، خود شیرینی کند، ولی چون در دوره کارآموزی بود، هنوز اندازه لحاف خود را نمی‌دانست. اما حزب توده از این نا شیرینی‌ها نکرده و از این تصمیمات خود سرانه نگرفت و آنچه در طول پنج سال و اندکی علیرغم مصوبات دو پلنوم اکثریت، هم برای حزب توده و هم برای اکثریت لازم الاجرا شد، همزیستی یک حزب طراز نوین طبقه کارگر» و یک «سازمان طراز نوین طبقه کارگر» در کنار هم بود! در مانع وحدت سازمانی حزب توده و اکثریت، عوامل زیر را می‌توان بر شمرد: بقایای سوء ظن و بی اعتمادی نسبت به سوابق فدائیان خلق در مخالفت با وابستگی و فرمیسم حزب توده؛ رقابت بر سر اینکه آیا تا بلو به نام شریکی باشد که چهل سال است سرفلسی دکان را دارد، یا بنام شریکی که سرمایه (نیروی انسانی) به دکان می‌ریزد؟ و بالاخره وجود مقامت در درون اکثریت، علیه وحدت سازمانی با حزب توده. این مقامت که هم از موضع سوء ظن نسبت به حزب توده، هم از موضع تعصب نسبت به نام «فدائی»، و هم از موضع رقابت صورت می‌گرفت، خود،

از زمانی که اکثریت، «دوران» را کشف کرد و از اینکه جنبش حریکی، حزب توده را بعنوان حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران قسول نداشت به سهم خود برازند امت کرد و در

بعنوان نشانه‌ای از "ناخالصی" و غیرقابل اعتماد بودن اکثریت عمل می‌کرد و ملاحظه در آن دیده می‌شد که با شتاب زندگی در وحدت سازمانی، "خلوص" حزب فاسل اعتماد" توده‌ها خطر انداخته نشود و حزب و سازمان با یک آرنج فاصله، ساز و درباروی هم حرکت کنند. انشعاب طرفداران کشتگر از اکثریت (که ساختار مخالفت با وحدت سازمانی با حزب توده صورت گرفت) راه راست‌تر تحقق این وحدت بازنکرد، زیرا هم دامنه مخالفت با وحدت از دایره اصحاب کشتگر فراتر بود؛ هم تعصب به نام "فدائی" بعنوان عامل "ناخالصی" در اکثریت، کماکان باعث سوءظن و عدم اطمینان بود. بیش از آنکه بسیم چه تحولی رخ داده است که ناگهان حزب توده و اکثریت بطور همزمان کنفرانس ملی ویلسوم وسیع تشکیل داده و "تصمیم گرفته‌اند" که از این پس به زندگی یک روح در دو بدن خاتمه دهند و وحدت سازمانی را متحقق سازند، برحسب دیگر "وحدت پیسا هنگان طبقه کارگر در یک حزب واحد"، یعنی تلاش حزب توده و اکثریت برای وحدت عمل و وحدت سازمانی با "دیگر سازمانهای مارکسیست - لنینیست" و "همه کمونیستهای ایران" مکثی نکنیم. تصمیم حزب توده و اکثریت برای وحدت سازمانی، در انگیزه‌ها و اهداف خود هر چه باشد، تصمیم و اقدام ابتدا به ساکن و غیرمنتظره‌ای نیست. البته وسالها لقب "مارکسیست - لنینیست" به همدیگر داده، یکدیگر را "حزب و سازمان برادر" نامیده و دست در دست هم برای "شکوفایی جمهوری اسلامی" خوشقصی کرده‌اند و از بحث بر سر امکان وحدت سازمانی ایندو نیز زمینه ذهنی عمومی وجود داشته است. اما سخن گفتن اینان از "سایر سازمانهای مارکسیست - لنینیست ایران"؛ "سایر نیروهای جنبش کمونیستی ایران" (۴) و "وحدت همه نیروهای بیروسوسیالیسم علمی" (۳) بی سابقه، ناگهانی و سؤال برانگیز است این "سایر نیروهای جنبش کمونیستی ایران" و "نیروهای بیروسوسیالیسم علمی" یکمرتبه از کجا بیرون آمدند؟ تا بحال کجا بودند؟ اگر قبیل از کنفرانس ملی ویلسوم وسیع نیز وجود داشتند، چرا هرگز سخنی از آنان در بین نبود؟ نکند تولد اینها نیز از دستاورد های معجزه آسای این گروه هم آئی های تاریخی است! اگر اینها همانها هستند که تا با اصطلاح "استحاله" رژیم، "گروهک های ضد انقلابی و آمریکائی"، و "گروهک های سیا ساخته و ساواک پرداخته" نامیده می‌شدند و جاسوسی برای رژیم جهت سرکوب آنها یک "وظیفه انقلابی و ضد امپریالیستی" تلقی می‌گشت، چه شد که ناگهان به "سازمان های مارکسیست - لنینیست"، "نیروهای جنبش کمونیستی ایران" و "مبارزان راه و آرمان طبقه کارگر" تبدیل شدند؟ در گزارشات هیات های سیاسی به کنفرانس ملی ویلسوم وسیع، سخن گفتن از اینکه به هر کس چند گرم پروتئین می رسد و یا در کجاها آب آشامیدنی آلوده است، ضرورت داشته، ولی برای توضیح این مطلب مهم که "گروهک های سیا ساخته و ساواک پرداخته" به چه دلیل و چگونه ناگهان جزو نیروهای جنبش کمونیستی و کارگری ایران شده‌اند، ضرورتی احساس نشده است. به یاد

داریم که بسوم هدهم و طرح بر سه جدید حزب توده و نیز "سانیه مشترک" حزب توده و اکثریت، تا یک حرحی صدوهستا در جرای و بدون ارائه هیچ توضیح و تحلیلی، جای اتیکت های "فدا امپریالیست و انقلابی" و "واسته و ضد انقلابی" را در قفسه های استراتژی خود تعویض کردند و به این سادگی، تمامی نیروهای را که تا دیروز علیه آنها سیمین هم دست شده بودند، در "حبه متحد خلق" قنرار دادند. کنفرانس ملی حزب توده ویلسوم وسیع اکثریت نه تنها از پسا سگویی به سؤال بزرگی که با این پشتک و آرومی ناگهانی در اذهان ایجاد شده بود کریخته‌اند، بلکه با تعویض بدون تحلیل و توضیح اتیکت "گروهک های سیا ساخته و ساواک پرداخته" با اتیکت "سایر نیروهای جنبش کمونیستی و کارگری ایران"، سؤال بزرگتری را نیز بر آن افزوده‌اند. حزب توده و اکثریت هرگاه نیازمند نزدیکی با نیروئی باشند، ابتدا مجبورند به آن نیرو لقب های انقلابی و مدالهای افتخار بدهند، حتی اگر این نیرو، نیروی اهریمنی ولایت فقیه باشد. تنها اصولیتی که برپا رگیری آنان حاکم است مصلحت طلبی با مظنه روز، و فرصت طلبی است. این، منطق کلی جرخشهای صدوهشتاد درجه ای آنهاست. اما دلیل ویژه ای که آنان را به تلاش برای وحدت عمل و حتی وحدت سازمانی با "دیگر سازمانهای مارکسیست - لنینیست" و همچنین به تسریع وحدت سازمانی با یکدیگر واداشته است، رازی است که باید از آن پرده برداشت. اما ابتدا ببینیم خود این حضرات چه توجیهی برای این نیاز و چه پرده ای برای این راز دست و پا کرده‌اند.

حزب توده می گوید: "برای تا مین هژمونی حزب واحد پیشا هنگ طبقه کارگر در جبهه واحد، وحدت طبقه کارگر و همه رزمندگان راه طبقه کارگر و بسیج همه قشرهای زحمتکش حا مع ضرورت دارد." (۶) و (۷). حزب توده همچنین می گوید: "ما عمیقاً با و ردا ریم که رهایی واقعی زحمتکشان ایران از قیدستم و استثمار، در گرو اعمال رهبری طبقه کارگر در امرتداوم و بیروزی نهائی انقلاب ملی و دمکراتیک مین ماست. این امر تنها با تا مین وحدت پیشا هنگان طبقه کارگر در یک حزب واحد و در مرکز جبهه متحد خلق امکان پذیر است." (۲) اکثریت می گوید: "اتحاد طبقه کارگر و مبارزان راه و آرمان آن در فراهم آوردن شرایط ذهنی ضروری برای تا مین سرکردگی طبقه کارگر در انقلاب ملی و دمکراتیک ایران شرطی اساسی است. بدون مبارزه در راه وحدت پیشا هنگ طبقه کارگر در یک سازمان واحد، صحبت کردن از مبارزه در راه تا مین سرکردگی طبقه کارگر در جنبش دمکراتیک و ملی ایران بی معناست. کموبست ها خوب درک می کنند که چگونه رودرروئی نیروهای پیشا هنگ طبقه کارگر و تضاد آنها و اختلافات میان آنها به تضعیف مواضع طبقه کارگر در جنبش دمکراتیک می انجامد و چگونه حرکت کمونیستها بسوی وحدت در حزب واحد طبقه کارگر مواضع آن را در جنبش و جوامع تقویت می کند. هم از اینروست که سازمان مادر راه وحدت همه بیروان سوسیالیسم علمی در حزب واحد طبقه کارگر ایران... مبارزه می کند... در این

گفته‌ها و کرده‌های خود که آن را به طاعون مهلک انقلاب تبدیل کرد، نمی‌توان به ضرورت هژمونی طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک رسید، پذیرش لزوم سرکردگی طبقه کارگر، اگر لفاظی ریاکارانه و به قصد فریب نمی‌بودی سبب نتیجه انبثاتی نفی بسیاریها باشد. اما درست سراسر است و مصوبات کنفرانس ملی حزب توده و پلنوم وسیع اکثریت نه تنها کلامی هم در نقد آن بنیادها و تئوری‌های رویزیونیستی وجود ندارد، بلکه همه چیز حاکی از تائید و تثبیت آنهاست. (و جز این هم انتظاری وجود نداشت). اولین گام ضروری در درک الزام رهبری طبقه کارگر، نقد صریح، سراسر و شرافتمندانه، مبنی "پیروی از خط امام" است؛ چیزی که در اسناد مورد بحث، کوچکترین نشانی از آن نیست. اما برای اثبات آنکه هیچ چیز در تفکر اینان نسبت به مسأله هژمونی پرولتاریا عوض نشده و کماکان بر همان نظر هستند که "پیروی از خط امام" را مستدل و تئوریک می‌کرد، کافی است مثلاً به قسمتی از گزارش هیات سیاسی اکثریت به پلنوم وسیع رجوع کنیم که در آن از "دیگر نیروهای جنبش کمونیستی ایران" انتقاد می‌شود که آنها "پذیرش رهبری خود را شرط تشکیل جبهه و یا اتحاد با نیروهای ترقیخواه کشور قرار می‌دهند" (۴) و لاتا جایی که به سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) مربوط می‌شود، ما هرگز رهبری "خود" را شرط قرار نداده ایم و هر اثباتی را مربوط به آن کرده ایم که مشخصاً در جهت رهبری پرولتاریا باشد. کسانی که خود را قیم طبقه کارگر می‌دانند، وجود این حضرات که هم در کردار و هم در گفتار خود ثابت کرده اند که به طبقه کارگر اعتقاد ندارند، حق دارند که فرقی رهبری طبقه کارگر را "رهبری خود" نفی کنند. ثانیاً اگر در شرایطی که طبقه کارگر از لحاظ تشکل بافتگی، آگاهی و تائیدگذاری سرورسند و حوادث سیاسی در موقعی نشاند که به اعتسار آن نتواند جبهه منحدر را بدست آورد، آنگاه راه دیگری جز این متصور است که محکوم به دنیا شود و روی از سر و بی‌سود که در سطح جامعه و نتجتاً در جبهه متحد دست بالا را دارد؟ در گزارس کمیته مرکزی حزب توده به کنفرانس ملی گفته می‌شود: متأسفانه باید خاطر نشان ساخت که تفرقه در میان سبزوهای جبهه‌ها مانع از ادا شدن بحثهای بی‌سرانجام در زمینه مسأله هژمونی پرولتاریا در انقلاب ملی و دمکراتیک، یکی از عوامل زاینده این تفرقه است. (۱) عبارت "جبهه بی‌سرانجام"، یعنی جبهه بی‌پایه و زائد! چرا این بحثها، "بی‌سرانجام" اند؟ چون حزب توده معتقد است که: "سرکردگی (هژمونی) طبقه کارگر بستگی به میزان تأثیر سیاسی این طبقه و نمایندگانش بر دیگر طبقات و قشرهای جامعه دارد. این تأثیر سیاسی نیز بتدریج و در عمل، در جریان رشد ساختار طبقاتی و مبارزه طبقاتی و همچنین پذیرفته شدن رهبری و سرکردگی طبقه کارگر از جانب دهقانان و ولایه‌های متوسط شهری شکل می‌گیرد." (۱) اما از طرف دیگر حزب توده (و همینطور اکثریت) معتقد است که در تشکیل جبهه متحد، نباید درنگ کرد. جبهه متحد باید بر سرکردگی پرولتاریا که "بتدریج و در عمل، در جریان رشد ساختار طبقاتی و مبارزه طبقاتی و..." شکل خواهد

شرایط که دشمنان طبقه کارگر، تمام نیروی خود را برای پراکندن تخم عدم اعتماد، سدیستی و خصومت میان نیروهای فعال در جنبش کمونیستی و کارگری ایران بکار گرفته‌اند، ترویج هر چه فعلت و موثرتر بوده، وحدت و مبارزه در راه آن از اهمیت اولویت خاص برخوردار است. (۴) - در کلیه نقل قولهای اخیر تأکیدات از ماست.

با این توضیحات، چنین وانمود می‌شود که گویا انگیزه حضرات در شتاب برای تحقق وحدت سازمانی میان خودشان (که "برای تسریع" آن یک "کمیته هماهنگی" نیز تشکیل شده است) (۱) و انگیزه‌شان در دعوت از "گروهکهای ضد انقلابی سیاسی ساخته و ساواک پرداخته" "دیروزی به حزب واحد طبقه کارگر ایران، چیزی جز تلاش آنها برای "تأمین هژمونی طبقه کارگر در انقلاب ملی و دمکراتیک" نیست! "اول برادریات را ثابت کن، بعد ادعای ارث کن!" از یکی تا حالا حزب توده و اکثریت به ضرورت هژمونی طبقه کارگر در انقلاب ملی و دمکراتیک پی برده‌اند؟! اینان که تا دیروز مبلغ و مشوق علنی و عملی "پیروی از خط امام" بودند و تا آخرین لحظه که باخت و زیونی از جبهه "پیروان راستین خط امام" بیرون انداخته شدند، بر این اعتقاد بودند که در "دوران" جدید، خرده بورژوازی دمکرات انقلابی تغییر ماهیت داده و می‌تواند انقلاب با سمت گیری سوسیالیستی را رهبری کند. هنوز مرکب "طرح برنامه" جدید حزب توده نخنکیده است که در آن صراحتاً گفته می‌شود: "حزب ما معتقد است در صورت رهبری بیگیر انقلابی می‌توان راه مستگیری سوسیالیستی را در پیش گرفت." (۸) در همان جا گفته می‌شود: "عدم تکامل روند تقسیم بندی طبقاتی سرمایه داری و عدم رشد طبقاتی سرخاسته از آن، یعنی تبدیل نشدن تضاد کار و سرمایه به تضاد دمه‌ده و بالفعل در جامعه از سوئی و پراکندگی کارگران و تا تیر تبلیغات بورژوازی و خرده بورژوازی از سوی دیگر، مانع اساسی بهره‌گیری از نیروی طبقه کارگر در جهت اعمال رهبری پرولتاریا است." (تأکیدات از ما) عبارت دیگر، ما دام که تضاد کار و سرمایه به تضاد دمه‌ده و بالفعل در جامعه تبدیل نشود، رهبری طبقه کارگر ناممکن است. یعنی رهبری طبقه کارگر فقط در انقلاب مستقیم سوسیالیستی می‌تواند مطرح باشد! اکثریت سیزده ساله که "دوران" را کشف کرد و سبادهای فکری حزب توده را پذیرفت بر این اعتقاد بوده است. حال چه شده که انار از ضرورت هژمونی طبقه کارگر در انقلاب ملی و دمکراتیک دم می‌زنند؟! اگر آنها واقعاً به ضرورت سرکردگی طبقه کارگر در انقلاب برسند، همه چیزشان درهم میریزد و تمام تئوریهای رویزیونیستی شان زیر سؤال می‌رود. بدون نقد ریشه‌ای و طرد قاطعانه تمام مبانی بنیادهای تئوری رویزیونیستی راه رشد غیر سرمایه داری؛ بدون نقد آنچه بعنوان "دوران" به خورد جبهه‌ها مبدادند تا بدان وسیله کهنه‌شدگی نظریه هژمونی پرولتاریا و ضرورت پذیرش رهبری امام خمینی را اثبات کنند، و بدون نقد کتابها و مقالاتی که بمنظور مرعوب کردن جبهه‌ها و القاب بر طمطراق اتوریته‌های خود دست سرهم ترجمه و حباب می‌کردند؛ و خلاصه بدون نقد صریح و شرافتمندانه تمام مبانی

گرفت مقدم باشد و نباید "بذیرش رهبری خود را شرط تشکیل جبهه و یا اتحاد با نیروهای ترقیخواه کشور قرار داد". بیس نتیجه این میشود که تا زمانی که "در حریمان رشد ساختار طبقاتی و مبارزه طبقاتی و... به تدریج و در عمل "سرب کردگی طبقه کارگر شکل گیرد، جبهه متحد الزاماً با ید با چشم بونی از سرکردگی طبقه کارگر تشکیل شود، و از اینرو بحث بر سر هژمونی پرولتاریا بحثی "بی سرانجام"، یعنی بی پرت و بیمورد است! اما تجربه صدها بار نشان داده است که در چنین جبهه‌های متحدی که پرولتاریا به دنبال رهبری نیروهای دیگر (هر چند دمکرات‌ترین و انقلابی‌ترین نیروی غیر پرولتری) و ادا رنده، نه تنها هرگز "به تدریج و در عمل" قادر به تامین سرکردگی خود نشده، بلکه بیش از پیش به زیر کشیده شده است، زیرا در دنباله روی پرولتاریا از طبقات و نیروهای غیر پرولتری نمیتواند به دنبال رهروی آنها از پرولتاریا منجر گردد، در سندا خیر حزب توده گفته می‌شود: "ما در صدد تکمیل سرکردگی (هژمونی) خود به جبهه واحد نیستیم و سرکردگی هیچ سازمان دیگری را هم هیچگاه نخواهیم بذیرفت" (۱) اگر عسارت زیرکانه و توده‌ای ما تانه "تحمیل" را ترجمه کنیم، معنی قسمت اول جمله فوق این است که ما خواهان سرکردگی طبقه کارگر در جبهه واحد نیستیم. و این البته محرز است. اما اینکه "سرکردگی هیچ سازمان دیگری را هم هیچگاه نخواهیم بذیرفت"، آدمی را سی اختیار به یاد آن باد شاه می‌اندازد که گفته بود: کشور زمین تسلیم زور نمی‌شود، مگر زور، خیلی زور باشد! جبهه‌ای که در آن هیچ نیروی بر نیروهای دیگر هژمونی نداشته باشد، تصورنا بذیراست و آن نیروی که پیش از هژمونی خود چشم ببوید، جز بذیرس هژمونی نیروی دیگر را نمی‌خواهد داشت. کسی که خواهان هژمونی خود نباشد و هژمونی کسی دیگر را هم هیچگاه نپذیرد، یا کسی است که نیاید در هیچ جبهه‌ای وارد شود، یا دروغگوئی است که میخواهد ذهن طبقه کارگر را نسبت به دیگر طبقات متوهم سازد، خوشبختی و اعتماد نسبت به آنان را دامن زند و بدینسان دنباله‌روی طبقه کارگر از طبقات غیر پرولتری را سازمان ندهد. و این شق دوم، شامل حال حزب توده و اکثریت است. در سندا خیر حزب توده گفته می‌شود: "ما معتقدیم که اگر شرکت کنندگان در جبهه، نیروهای خود را آگاهانه و صادقانه در مبارزه برای تحقق کاربایه، مشترکی بکار گیرند، چنین جبهه‌ای میتواند نقش رهبری سیاسی را در مرحله انقلاب ملی و دمکراتیک ایفا کند" (۱) تکرار همین فرمول کهنه رویزیونیستی که اولاد مرسورد آگاه می‌ومد و صداقت دیگر طبقات توهم می‌آفریند و تا نیا با سخن گفتن از "رهبری سیاسی توسط جبهه"، مساله هژمونی در درون جبهه را لاپوشانی میکند، سند قاطعی است بر اینکه تمامی بحثهای رباکارانه اخیر حضرات در بیرامون ضرورت سرکردگی طبقه کارگر در جبهه متحد خلق، ما نور عوام فریبانه‌ای پیش نیست، آنان از یکسو صراحتاً اعلام می‌کنند که جبهه رانده پرولتاریا، بلکه خود جبهه (!) با ید رهبری کند، و از سوی دیگر ادعا می‌کنند که "برای تامین هژمونی حزب واحد پیشا هنگ طبقه کارگر در جبهه واحد، وحدت طبقه کارگر و همه رزمندگان راه طبقه کارگر و... ضرورت دارد" (۷ و ۶) از این

دو مطلب کا ملامتنا قض که هر دو در کننا رهم به تصویب رسیده‌اند، اولی، نظر همیگی و قدیمی حزب توده و اکثریت در باره مساله هژمونی است که در دوره "بیروی از خط امام" و اختلاف با "نیروهای صادق و بیرون راستین خط امام" تجربه شد و اینک یکا ردیگر و فاداری نست به آن تا کبده شده است، حال با دبدده کا سه ای زبر نیم کا سه است که غلبه غم اینهمه، حضرات نکر دواع کردن "نحنهای سی سرانجام در زمینه مساله هژمونی پرولتاریا در انقلاب ملی و دمکراتیک" افتاده‌اند! اگر به زعم حزب توده، این "نحنهای بی سرانجام" تا کنون باعث "تفرقه در میان نیروهای حب" نبوده است، حضرات تصمیم گرفته‌اند ای "نحنهای بی سرانجام" را در خدمت "وحدت ساسهگان طبقه کارگر در یک حزب واحد" قرار دهند. اما چرا "وحدت ساسهگان طبقه کارگر" تا حال برای اس اورتوسها مطرح نبوده، چرا در مقطع حاضر علم شده و چرا روح هر چه فعالان را نه وحدت، از "اهمیت و اولویت‌های" سرچورد رنده است؟ ابها سئوالاتی اند که تنها تا تا مل بر وضعیت و موقعیت وخیم این ایورتونبستهار مقطع فعلی می‌توان به پاسخ آنها رسید. این ایورتونبستها که صراحتاً اعتراف می‌کنند با هژمونی طبقه کارگر در جبهه متحد خلق مخالفتند، فقط از آن جهت مساله ضرورت هژمونی را به پیش می‌کشند که دلیل واقعی تسریع در وحدت سازمانی حزب توده و اکثریت و تلاش برای اتحاد عمل و وحدت سازمانی با "دیگر نیروهای جنبش کمونیستی ایران" را پوشیده نگهدارند. این دلیل بسیار آشکارتر از آن است که بتوان پیوسته اش نگهداشت، و آن در یک جمله ساده این است که: حزب توده در حال مرگ است و ادا ردا ز دست می‌رود و موضوع کا ملاجی است و وضع اکثریت نیز وخیم است، اما اساس، حزب توده است. حزب توده چهل سال بیشتر از اکثریت امتحان پس داده و شاگرد هر چه ما هر با شد، به اسی زودی نمی‌تواند جای استاد را بگیرد. پس بهر قیمت باید حزب توده را از مرگ حتمی نجات داد! این است تمامی مساله. حزب توده را بحران بی اعتباری و بی اعتمادی به نابودی کنانده است. بی اعتباری و بی اعتمادی این حزب موضوع تازه‌ای نیست و هرگز مانع " موجودیت " آن نبوده است. اما اینبار مساله فرق می‌کند، اینبار ایدئولوژی و برنامها و تاکتیک این حزب در ایده آل ترین شرایطی که هرگز خواهش رانمی‌دیدند آزمون در آمده و ولایت فقیه، و سرانجام، مسلمان شدن "ایدئولوگ" و "دانشمند" کبیری چون احسان طبری را بار آورده است. اینبار بی اعتمادی و سرخوردگی درون حزب توده را در بر گرفته و سنگ از سنگ شکافته است. زلزله‌ای با شدت و ریشتر در حال کن فیکون کردن این حزب است.

انشعاب گروه طرفدار نظرات انتقادی صادقانه و ریشه‌ای محمد آزادگرو و عضو دیگر مشا و رکنیته مرکزی؛ انشعاب طرفداران "بیانیه" سه سازمان حزب توده ایران در مهاجرت" (که در تناقض با انتقادات اساسی شان بر حزب توده، نسبت به "اکثریت" خوشبینی و توهم دارند)؛ انشعاب گروه طرفدار نظرات با یک امیر خسروی و دو عضو دیگر کمیته مرکزی (که انتقاداتشان بر حزب، از جا رجوب اصلاحاتی

محدود رزمیده فدائیان " بمطوّر ایجاد "نقل انقلابیون کموست" غوطه ورد!

اما با تزریق نیروی اکثریت نمی توان بحران سیاسی اعتباری را که حزب توده را حنی از سروهای و مآداری حودی مزوی کرده است بحات دادر بر اکثریت خود در بحران سیاسی اعتباری دست و پا می زد. برای حل این معضل، تدبیرات زیر اندیشیده شده اند: الف- تلاش حزب توده و اکثریت برای کسب اعتماد و اعتبار، از طریق نحوه برخورد با برنامه و خط مشی خود در قبال جمهوری اسلامی، بستنی با "گروهکهای فدا نقلی و آمریکائی سیاسی ساخته و سبواک برداخته" و کسب مشروعیت و اعتبار از اتحاد عمل و نزدیکی آنها.

در مورد اول اصل بر این بوده است که نحوه برخورد با برنامه و خط مشی گذشته هر چه باشد، مسانی این برنامه و خط مشی را زیر سؤال نبرد و آن وفادار ماند. در رابطه با نحوه این برخورد، صلاح دیده شده است که حزب توده با انتقاد نکردن، و اکثریت با "انتقاد کردن" از برنامه و خط مشی خود، اعتبار و اعتمادی برای خود کسب کنند!

در گزارش کمیته مرکزی و در قطعنامه ها و مصوبات کنفرانس ملی حزب توده، هیچ نشانه ای حتی تلویحی و حتی توده ای مآبانه از انتقاد به برنامه و مشی این حزب لا اقل در دوره پس از انقلاب نیست. فقط گفته شده است که عملکرد های رهبری حزب پس از یلینوم هجدهم "بانا رسانی- های زیادی همراه بوده است. برخی از این نارسائی ها دارای علل عینی و زائیده- شرایط کار مخفی است" (در زیر سا طور ولایت فقیه، بخش مربوط به فعالیت حزب در شرایط مخفی را از اسانما حذف کرده بودند و به فعالیت صرفا علنی می پرداختند، حال در خارج از کشور کار مخفی می کنند!) "برخی نیز بعلت عدم امکانات فنی و زائیده- عوامل ذهنی بود." (۱) در این مورد که این عوامل ذهنی چه بود، البته کلامی نیست. "در عین حال اسناد یلینوم هجدهم در مواردی دارای تناقضهایی بود که نمی توانست در تبلیغات ما منعکس نگردد". گویا علت این تناقضها هم فرمول بندی های قابل تفسیر و یا عدم دقت کافی در بربری کاغذ آوردن مطالب ناشی بوده که اظهار امیدواری می شود کنفرانس با بکار بردن فرمولهای غیر قابل تفسیر، این تناقضها را رفع کند. (۱) همین! در گزارش مربوطه گفته میشود که وظیفه کنفرانس ملی تصویب برنامه، تعیین خط مشی و بازسازی رهبری حزب است. علاوه بر آن، ارزیابی سیاستسازان انقلاب حزب که اینهمه در پیرامون آن سخن می رود بطور جداگانه در اختیار رفقا قرار گرفته و تردیدی نیست که متن نهائی آن به تصویب کنفرانس خواهد رسید و رفقا نحوه انتشار آن را نیز تعیین خواهند کرد". (۱) تا کیدار ما. علت اینکه ارزیابی از سیاست بعد از انقلاب حزب "بطور جداگانه" در اختیار کنفرانس قرار گرفته هر چه بوده باشد، روشن است که وظیفه اصلی کنفرانس بوده و تصویب برنامه، تعیین خط مشی و بازسازی رهبری حزب. بدون حرکت از ارزیابی برنامه، خط مشی و سیاست رهبری حزب در دوران ساز انقلاب، مستقل از آن صورت گرفته

برای احیاء حزب فرا ترس رفته است (ویکسری انشعابات دیگر، دومینوی ادامه دار انشعابات بی دربی ای است که در همه جا و از جمله در خاک اتحاد شوروی، سکرانس حزب سوسیالی و ایندکومر موقائی را متلاسی کرده است.

اینک حتی بقای حزب توده بعنوان یک حزب مهاجر نیز بطور حدی تهدید می شود، چیزی که در مهاجرت ۲۵ ساله پیشین و در انشعاب سه نفره قاسمی، فروتسین و سعائی، اصلا مطرح نبوده است. اینبار رمریص دار دزد دست می رود! و اما نسخه ای که برای نجات این محتضری بی حیده شده است:

احتمالات سرس وحدت سازمانی حزب توده و اکثریت کنار گذاشته شود "هر چه سریعتر" اس ادغام صورت گیرد. به این ترتیب، نیروهای اکثریت زیر بار روی حدمیروند، آن را از زمین بلندی کنند و حای نیروهای از دست رفته حزب توده را برمی کنند. قبل از هر چه با بدسرم اکثریت به حزب توده وصل شود تا خون رفته جبران شود. در این زمینه اقدامات عاجلی صورت گرفته است، اما همانطور که گفتیم در درون اکثریت بی اعتمادی و بدبینی نسبت به حزب توده و مخالفت با این وحدت سازمانی کماکان جدی است. وقتی که کمیته مرکزی اکثریت می گوید: "در این شرایط که دشمنان طبقه کارگر تمام نیروی خود را برای برانگیزدن تخم عدم اعتماد و بدبینی و خصومت میان نیروهای فعال در جنبش کمونیستی و کارگری بکار گرفته اند، ترویج هر چه فعالتر و موثرتر تراییده- وحدت و مبارزه در راه آن اهمیت و اولویت خاص برخوردار است" (۴) در درجه اول به همین بی اعتمادی و بدبینی و مخالفت در درون اکثریت علیه وحدت سازمانی با حزب توده نظر دارد. و از طرف حزب توده نیز اطمینان کامل به اکثریت هوز بو حود نیامده و نگرانی از عرق فدائی در آن، هنوز از میان نرفته است. ولی با این حال اگر تا کنون ممانعت از وحدت سازمانی بخاطر حفظ "خلوص" حزب توده مصلحت دیده می شد، اینک حفظ موجودیت حزب توده مطرح است و تا مل جایز نیست. وقتی حزب توده دوباره جان گرفت و دیگر "اکثریتی هم وجود خارجی نداشت، میدانند که بانا خالصی در درون خود چه کنند! اما برای غلبه بر مقاومت در درون اکثریت، جلب اعتماد دل بستگان نام "فدائی" لازم است. از این رو رهبری اکثریت موظف شده است بموازات تسریع وحدت سازمانی با حزب توده، بر حمداری احساسات "فدائی" گرائی را بعهده گیرد و باراه انداختن تبلیغات غلیظ و شور در باره فدائی و سنت و افتخارات فدائی و غیره، به مخالفان اطمینان دهد که در این وحدت میمون، نام فدائی نه تنها در نام "توده ای" مدفون نخواهد شد، بلکه برحم فدائی سالانه خواهد رفت! این تبلیغات برهیا هوروی نام و سنت فدائی بحزب شدستی برای جلوگیری از وقوع انشعاب در اکثریت علیه ادغام در حزب توده، در عین حال تلاشی است عس و مسخره برای اعاده اعتبار و حیثیتی که فدائی "شکوفائی جمهوری اسلامی" شده است؛ و همچنین برای تحیی و جلب آن کسانی در طیف توده ای که در رو "بای" وحدت

به حیثیت و اعتبار حزب و ارگانهای آن" (منظور، کمیته مرکزی و هیات سیاسی است) "لطمه بزند، اجتناب ورزد" (۱) و تاکید از نامه مردم، البته رهبری حزب باید برای اعضا، سرمشق و نمونه باشد، و از انصاف ناید گذشت کنه رهبران حزب توده و شرکت کنندگان در کنفرانس ملی، در پایبندی به این تکلیف حزبی سرمشق و نمونه بوده اند و با سکوت مطلق درباره سیاست گذشته حزب وریشه ها و دلائل بحران مرگبار کنونی، "اسرار حزبی" را کاملاً ملاحظه کرده و از ارتکاب به هر عملی که به حیثیت و اعتبار حزب و ارگانهای آن لطمه بزند، اجتناب ورزیده اند! و بدینسان حزب توده کوشیده است از طریق انتقاد دنگردن از خود، برای خود "حیثیت" و "اکثریت"!

در حقیقت گزارش هیات سیاسی اکثریت به یلنوم وسیع نیز همچون گزارش کمیته مرکزی حزب توده، مطالب در خور مکتب کم نیست ولی فعلاً اصل قضیه، یعنی اصطلاح "انتقاد از خود" اکثریت بپردازیم. اما اگر در همین محدوده نیز بخواهیم به نکته نکته، مطالب مطروحه بپردازیم، مقاله به کتاب مبدل خواهد شد. از این رو رتوس و نکات برجسته را به اختصار از نظرمی گذرانیم. عنوان این "انتقاد از خود" چنین است: "درباره سیاست و برنامه سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در سالهای ۱۳۵۷-۶۱ مصوب یلنوم وسیع...". در تنظیم این سند، شگرد طریقی بکار رفته است که در حقه بازی های توده ای مآبانه، از جا لستری هاست. یلنوم اکثریت، برخلاف حزب توده که از مقطع سرکوب خود شروع کرده بود، "جسارت" نشان داده و به سالهای ۱۳۵۷-۶۱ بازگشته است تا با متصل کردن خود به سازمان چریکهای فدائی خلق قبل از انشعاب، برای خود اعتبار روحیستی جعل کند! تحلیل یلنوم حتی به سالهای ۴۰ و ۵۰ بازگشته تا در این سیر و سلوک، از تشکیل سازمان چریکهای فدائی خلق نیز برای خود افتخاری دست و پا کند: "جریان مارکسیستی-لنینیستی فدائیان خلق ایران طی همین سالها در شرایطی که جنبش کمونیستی ایران از تداوم بحران همه جانبه ای رنج می برد، تشکیل شد و با هدف تحقق آرمان طبقه کارگر، مبارزه مسلحانه برای سرنگونی رژیم وابسته شاه را آغاز کرد." (۵) واقعا چشم بندی است! این حضرات در تاریخ نویسی و تاریخچه سازی هم "پیروان زاستین خط اما مآبانه" چه کسی نمیداند که آن دهه در پایان دهه ۴۰ تشکیل شد، نه "سازمان فدائیان خلق ایران"، بلکه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران بود؟ چه کسی نمی داند که سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اکثریت) در خرداد سال ۵۹ در نتیجه انشعاب در سازمان چریکهای فدائی خلق ایران موجودیت مستقلی یافت و مدتها پس از آن نام خود را به "سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)" تغییر داد؟ چه کسی نمیداند که اکثریت با قطع هرگونه پیوند با گذشته سازمان چریکهای فدائی خلق، با خیانت به آرمانها و مشی انقلابی آن، با مشی حمایتگری از استبداد دسیه ولایت فقیه، با صف آرائی ضد انقلابی در برابر همه نیروهای انقلابی و از جمله فدائیان که به شرف انقلابی سازمان چریکهای فدائی

است. از عبارت تحقیر آمیز "که اینهمه در سیرا مئون آن سخن می رود" بیداست که نظر کمیته مرکزی حربه در ارزیابی برنامه و خط مسی حزب، هیچ نکته قابل تامل و هیچ انتقاد حدی وجود ندارد. رهبری حزب توده، بررسی برنامه و خط مسی حزب توده در دوره پس از انقلاب را یک مساله "فرعی" قلمداد می کند تا ببرد به بحران بکشد و از این طریق صورت خود را با سلیبی سرخ بکهدارد: "... دشمنان سوگند خورده توده ای ما، با سازمان دادن یورشهای سبانه و سس تبلیغ گسترده علیه حزب ما که هدف آن "بحران تراشی" درون حزب بود، سعی می کردند تا با سرگرم کردن اعضاء حزب با مسائل فرعی، آنان را از مسائل حیاتی تشدید مبارزه در داخل کشور بازدارند"!! (۷)

هر چند برخلاف وعده، از قطعنامه ای در رابطه با ارزیابی سیاست گذشته حزب توده خبری نیست و از تصمیم کنفرانس در مورد "نحوه انتشار آن" نیز در قطعنامه های اصلی نشانی وجود ندارد، متن مصوبات کنفرانس ملی به خودی خود کفایت می کند تا خواننده، از مضمون و نتیجه ارزیابی از سیاست گذشته حزب (تازه اگر چنین ارزیابی صورت گرفته باشد) بینابیش با خبر گردد. این ارزیابی هر چه بوده باشد، حاصل آن اسناد تصویب شده کنفرانس است که در تمامی زمینه ها و جهات، بر تداوم برنامه رفرمیستی و خط مشی ابورتونیستی و خیانتکارانه گذشته صحنه نهاده است. کمیته مرکزی در گزارش خود، تحلیل از وضعیت ایران را از "عدول" سازمان جمهوری اسلامی از "آماج های ضد مریالیستی و مردمی انقلاب" و "سازمان دادن یورش های فاشیستی به حزب توده ایران" آغاز می کند و بی هیچ نگاهی به گذشته، وضعیت ایران را در "صیغه مضارع" توصیف میکند، چیزی که برای هیچکس پوشیده نیست. قطعنامه کنفرانس ملی درباره وضع ایران و جهان نیز همین ترتیب تهیه و تصویب می شود. ما حاصل اینک به در گذشته چیزی در خورتامل وجود نداشته و برنامه انقلاب ملی و دمکراتیک و خط مشی صحنه متحد سرهبری صحنه متحد سزدرست بوده و ازین پس سزدرنال خواهد شد. نه حیانتی صورت گرفته، نه حتی انحراف با اشتباهی. حیانتی اگر وجود داشته، متوجه "گروه سه نفری" است که "سردرگمی ها، اختلاف نظرها در ارزیابی دوران پس از انقلاب و خط مسی سیاسی در درون حزب" را "به محرای سال صبحی سوب داده و به سرون از حزب سزانتقال دادند." (۱) و لسی در عوض کمیته مرکزی و کنفرانس ملی، با بایردن از گذشته و از ارزیابی دوران پس از انقلاب، با امتناع از هرگونه انتقاد از خود (حتی توده ای مآبانه)، نااست کردند که حزب توده مرتکب هیچگونه خیانت و خطائی نشده و با تصویب محدود برنامه رفرمیستی و مشی ابورتونیستی سابق، به "سردرگمی ها، اختلاف نظرها در ارزیابی دوران پس از انقلاب و خط مشی سیاسی در درون حزب" پایان دادند! همچنان که در گزارش کمیته مرکزی، در قطعنامه اصلی کنفرانس نیز بر اهمیت ویژه "کارستدقیق و همه جانبه اصول پنهانکاری" تاکید شده و به هر عضو حزب تکلیف می شود که "اسرار حزبی را کاملاً ملاحظه کند و از ارتکاب به هر عملی که

بشتیبانی می‌کنند و گرنه بشتیبانی موضوعیتی ندارد؛ اما چرا نمی‌بایست در بشتیبانی از اقدامات حکومت تردید نشان میداد؟ چون اقدامات حکومت، ضدا میربالیستی بود! حال در همین رابطه توجه کنید: تا اشغال سفارت آمریکا... خمینی و روحانیت پیرو و آشکارا می‌کوشیدند که با طرح شعارهای ضد آمریکائی در راه مبارزه ضدا میربالیستی مردم قرار گیرند و این مبارزه را در حوض تضا حکومت و دولت آمریکا محدود کنند و آنرا در جهت تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی منحرف سازند... روحانیت حاکم با استفاده از زیرکانه و حساب شده از ماجرای گروگان‌گیری، رفتارندوم قانون اساسی را برگزارد کرد، (همانجا) تأکیدات از ما، پس نه تنها بشتیبانی نکردن از حکومت خمینی درست بوده است، بلکه در عین حال بشتیبانی از اقدامات حکومت که "آشکارا" می‌کوشید با شعارهای ضدا میربالیستی و تسخیر سفارت قانون اساسی و ولایت فقیه را به فراموشی بگذارد نیز نمی‌بایست مورد تردید قرار گیرد! از اینرو سازمان "ضمن" بشتیبانی از اقدامات افشاگرانه "دانشجویان"، در افشای اهداف روحانیت در تصویب اصل ولایت فقیه نیز می‌کوشید، (همانجا) اینکه "دانشجویان خط امام" چرا "دانشجویان" شده‌اند، لایبرای آنست که بشتیبانی از آنان، بشتیبانی از خط امام بنظر نیاید و چنین القاء شود که گویا "اقدامات افشاگرانه" آنان ربطی به "استفاده از زیرکانه و حساب شده" روحانیت از گروگان‌گیری برای سرگزاردی رفتارندم قانون اساسی نداشته است! بلنوم با افتخار اعلام می‌کند که "سازمان" از شرکت در رفتارندم متناع کرد... بیانیه سازمان در دعوت مردم به متناع از شرکت در رفتارندم قانون اساسی اصولی بود. بدین ترتیب سازمان قانون اساسی جمهوری اسلامی را مورد تأیید قرار نداد. (همانجا - تأکیدات از ما) البته در سرتاسر "انتقاد زخود" هیچ اشاره‌ای به این نیست که چگونه وقتی اکثریت موجودیت رسمی یا فست، از همین کار اصولی و از عدم تأیید قانون اساسی یکبارنه صد بارتوبه و استغفار کرد و پس از آن قانون اساسی ولایت فقیه را به انجیل خود تبدیل نمود! "انتقاد زخود" برای منفی - بافی که نیست، برای ردیف کردن افتخارات است! از خطه در مقطع پس از قیام: "سازمان مادر برابر اقدامات ضد مکرراتبک رژیم می‌ایستاد، عملکردهای ارتجاعی و سرکوبگرانه خمینی و روحانیت پیرو او را قاطعانه افشا و با آنها مقابله می‌کرد. در این دوره فعالیت سازمان اساسا بر دمکراتیسم بیکر، بر اقدام مستقل توده‌ای متکی بود و از شوراهای مستقل توده‌ها سیکرانه دفاع می‌کرد... سازماندهی اتحادیه سراسری دهقانان ترکمن صحرا نمونه درخشان و افتخار آفرین این جنبه از فعالیت سازمان است. سازمان مادر مقابله با بورش رژیم به کردستان با سیاست طوگیری از جنگ، سرکوب شوونیستی جمهوری اسلامی را بدرستی محکوم می‌کرد و از مطالبه عادلانه خلق کرد مبنی بر خود مختاری قاطعانه دفاع می‌نمود. (همانجا - تأکیدات از ما) باز هم یک کلام درباره اینکه چگونه اکثریت از همه آن فعالیت‌های "درخشان و افتخار آفرین" سازمان با سرافکنندگی ندامت کرد، آنها را محکوم

خلق و وفادار مانده بودند هویت خود را اعلام کرد؟ و چه کسی نمیداند که همین اکثریت، پس از کشف "دوران"، رسا اعلام کرده که سازمان جریکهای فدائی خلق در دهه پنجاه، سازمانی مارکسیست - لنینیست نبوده و جز حزب توده کسی مارکسیست - لنینیست نبوده است؟ حال چرا سازمان جریکهای فدائی خلق دهه‌های ۴۰ و ۵۰ لقب مارکسیست - لنینیست مفتخر می‌گردد و از آن، با اصطلاح "اعاده حیثیت" میشود؟ - چون اکثریت به حیثیت احتیاج دارد و از آنجا که در تاریخچه موجودیت خود چیزی برای حنک زدن نمی‌یابد، تاریخچه خود را به عقب می‌کشد، نام سازمان جریکهای فدائی خلق را ازیدو تاسیس به "سازمان فدائیان خلق ایران" تبدیل میکند، تا افتخارات آن را به حساب خود اواریز کند! بدیهی است که نمی‌تواند نام سازمانی که در پانزدهه جهل تشکیل شد "سازمان فدائیان خلق ایران" بوده ماندولی مارکسیست - لنینیست بوده باشد!

"انتقاد" بلنوم وسیع است و بر نامه اکثریت، بدینسان با تعبیه بازی و حتم بندی، جعل و تقلب آغاز می‌شود و شیوه‌ای پس رندانه ادامه می‌یابد. بلنوم وسیع، بجای آنکه به حسابرسی سیاست و بر نامه اکثریت، از زمانی که اکثریت بوجود آمد مدیریت زد، "زیرکی" سخر داده و سه بهانه ای که سیر شکل گیری انقلاب، با گرفتن خمینی، قیام بهمن و مقاطع پس از آن را شکل وقابع نگاری با زبانی می‌کند، ارزیابی از عملکرد سازمان جریکهای فدائی خلق را در این مسیر و تا مقطع انشعاب، بعنوان ارزیابی از سیاست و بر نامه اکثریت قالب کرده و نتیجه گرفته است: "خط مشی سازمان تا آستانه جنگ ایران و عراق، در مجموع درست و اصولی بود." ("به بیهوده کوبی توندان به مشت - من آنم که ضحاک را کاه و کشت")! بدینسان، خط مشی سازمان جریکهای فدائی خلق تا آستانه جنگ ایران و عراق، یعنی تا انشعاب و پیدایش اکثریت، بعنوان سیاست و بر نامه "سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)" مورد بررسی قرار می‌گیرد، و سیاست و بر نامه اکثریت تا آن مقطع، "در مجموع درست و اصولی" ارزیابی می‌شود!! بحمدالله تا اینجا رؤسیدی و اعتبار است! و از آن هم "بحمدالله" تر اینکه از ۷/۵۰ ستون "انتقاد زخود"، ۵/۵۰ ستون آن صرف بررسی "خط مشی درست و اصولی سازمان" تا انشعاب شده و برای بررسی سیاست و بر نامه اکثریت پس از انشعاب بیست و نه، بیش از دو ستون جانمانده است! فعلا در همان مقطع پیش از انشعاب و روی خط مشی "درست و اصولی" مکتبی کنیم: "سازمان از آنجا که برای با ورنه نبود که حکومت خمینی می‌تواند خواستهای اساسی توده‌ها را برآورده سازد، بشتیبان حکومت خمینی نبود، این سیاست درست بود، اما سازمان نمی‌بایست در بشتیبانی از اقدامات حکومت جدید در خلع ید از سرمایه داران بزرگ وابسته و براندازی مواضع سیاسی و نظامی امپریالیسم تردید نشان میداد." (۵) تأکیدات از ما، دقت کنید: سازمان از حکومت خمینی بشتیبانی نمی‌کرد. این سیاست درست بود، اما نمی‌بایست در بشتیبانی از اقدامات حکومت تردید نشان میداد! بگذریم که اگر کسی بخواهد از حکومتی حمایت کند، از اقدامات آن

انتقاد از خود را سین! تزی مطرح شد (که معلوم نیست چه کسی مطرح کرد) وفاق‌دیا به علمی و اصولی بود. همین گویا مساله در حد یک تز و نظریه تئوریک مطرح شده بوده و آقایان حالاکه از مبارزه‌شیا نه روزی در راه شکوفائی جمهوری اسلامی فارغ شده‌اند، فرصتی یافته‌اند یا سخنی به طراح مجهول آن تز بدهند!

پلنوم دربر شماری افتخارات اکثریت به پیروزی "چپ‌روی" و "سکتا ریس" نیز اشاره می‌کند و می‌گوید که این چپ‌روی و سکتا ریس نفوذ ایدئولوژیک و سیاسی خمینی‌روی توده‌های مسلمان، یعنی تناسب قوای موجود را کمتر مورد توجه قرار میداده و متوجه نبوده که فروریختن توهم‌آنان نسبت به مواعد خمینی به گذشت زمان و تجربه شخصی آنان ستگی می‌یافت. لذا "مصوبات نخستین پلنوم وسیع سازمان در مه‌ماه ۵۸ پیروزی تازه‌ای علیه سکتا ریس بود. پیروزی پلنوم در تضعیف سکتا ریسم پرچم مارکسیسم-لنینیسم را برقرار سازمان ما با زهم افراشته تر به اهتزاز درآورد و راه انعطاف سازمان در مسائل تاکتیکی و اشکال مبارزه را در مراحل بعدی مبارزه گشود." (همانجا)

در همان پلنوم بود که "اکثریت" و "اقلیت" بر سر مشی حمایت از رژیم و مشی مبارزه با آن شکل گرفت. چپ‌روی و سکتا ریس می‌که از آن یاد می‌شود، لقبی است برای مشی انقلابی‌ئی که تزگذاری "سایش دگم‌های روحانیت به نفع خرده‌بورژوازی" را رد می‌کرد؛ "تناسب قوا" و توهم توده‌ها را بهانه تحکیم و گسترش این توهم با هدف استقرار نظام ولایت فقیه قرار نمی‌داد و نمی‌خواست تا به امروز در انتظار "گذشت زمان و تجربه شخصی" توده‌ها، هم‌رنگ جماعت شده و دیوارها را با فرمایشات امام خمینی بپرکند و مردم را به تبعیت از "خط مردمی و ضد امپریالیستی امام خمینی" فرا خواند. پیروزی اکثریت علیه این با اصطلاح "چپ‌روی" و "سکتا ریس" ، پیروزی علیه همان "خط مشی درست و اصولی" بود که پلنوم وسیع امروز آن برای خود قنای افتخار می‌دوزد! پایان دادن به "حضور مسلحانه" در جنبش خلق کرد، اتحاد موضع "نا درست" نسبت به این جنبش و وارد آمدن "اسبب" به موضع اصولی در مبارزه برای خودمختاری خلق کرد، نخستین نمود از سرکات این "پیروزی" و نخستین نمره گشوده شدن "راه انعطاف سازمان در مسائل تاکتیکی و اشکال مبارزه در مراحل بعدی مبارزه" بود. اگر موضع‌گیری‌های سازمان جریک‌های فدائی خلق، مدت مدیدی دحارزبگزاگ، ناپیگیری، ناروشتی و تناقضات شاخ‌آربود، علت در هم‌زیستی دو گرایش متضاد در مسائل تاکتیکی در قبال رژیم بود و طبعاً "سکتا ریس" و چپ‌روی "در راه انعطاف تاکتیکی، یعنی بی‌روی از خط امام و مبارزه در راه شکوفائی جمهوری اسلامی ایجاد مزاحمت می‌کرد. "پیروزی علیه چپ‌روی و سکتا ریس"، تولد اکثریت بود و همه می‌دانند که تاکتیک‌ها و اشکال "مبارزه اکثریت" در مراحل بعدی مبارزه چه بود. گشوده شدن راه خیانت و همدستی ضد انقلابی با رژیم ولایت فقیه را "پیروزی" ارزیابی کردن و به آن بالیدن-آتم بس از اینهمه فاجعه چنین است مضمون واقعی و بی‌شرمانه

نمود و حروری دانست، در اس "انتقاد از خود" سانی نیست. فقط در مورد کردستان گفته می‌شود: "هنگامی که تهاحم جدید رژیم خمینی علیه کردستان آغاز گشت سازمان ما با تمام امکانات خود در نبرد عادلانه خلق کرد شرکت کرد... سازمان در نیمه دوم سال ۵۹ حضور مسلحانه خود در جنبش خلق کرد سانیان داد و در همان حال موضع نادرستی نسبت به این جنبش اتخاذ کرد. این امر به موضع اصولی ما در مبارزه برای خودمختاری خلق کرد آسیب وارد کرد." (همانجا - تاکتیکات از ما) هنگام شرکت در نبرد عادلانه خلق کرد، "سازمان ما" بوده است و هنگام پایان دادن به حضور مسلحانه، "سازمان" افتخار همه مال "ما"، و ننگ ما نصیب همه! چه کسی فراموش کرده است که در جنگ دوم کردستان، سازمان برخلاف جنگ اول "با تمام امکانات خود" در جنگ شرکت نکرد، بلکه بحران بیسابقه‌ای در درون آن شعله کشید که ناشی از مخالفت همین اکثریتی‌ها و خرابکاری‌شان در جنبش خلق کرد بود. همین حضرات "با تمام امکانات" به نبرد عادلانه خلق کرد خیانت کردند و حتی اسلحه‌های خود را فروختند. آنها فقط به "حضور مسلحانه" خود در جنبش خلق کرد پایان ندادند بلکه با تپیا از کردستان انقلابی بیرون انداخته شدند؛ چرا که "موضع نادرست" آنها چیزی حسی خیانت به دمکراسی و به خلق کرد نبود. پلنوم وسیع با بکار گرفتن این عبارات رقیبی و محترمانه در حق اکثریت، "انتقاد از خود"ی "زیرکانه و حساب شده" کرده است تا "ضمن" دلجویی از خلق کرد و حزب دمکرات کردستان، به "افتخارات و اعتبار" خود نیز "آسیب" وارد دنیا ورد!

یکی دیگر از "انتقادات" "جسورانه" اکثریت چنین است: "در آغاز ما حرای گروگان‌گیری و مقابله روحانیت با توطئه‌های امپریالیسم آمریکا و ضد انقلاب شکست خورده به منظور حفظ و تحکیم حکومت خود و استقرار رژیم تئوکراتیک، این تز در سازمان مطرح شد که گویا "دگم" های روحانیت حاکم (یعنی اعتقاد روحانیت به ولایت فقیه) به سود "منافع واقعی خرده‌بورژوازی" می‌شکند. این تز با واقعیت که بی‌انگروند استقرار رژیم تئوکراتیک بود، بشدت تضاد داشت و نیز فاقد پایه علمی و اصولی بود. "مرحبا برای این تیزهوشی و تشخیص موقع!" "انتقاد از خود" همین است که آدمی شیره را بخورد و بگوید شیرین است؛ و گرنه این انتقاد از خود نخواهد بود که آدمی روشن کند که این تز از طرف همان اکثریتی‌ها مطرح شد و اکثریت سران انقلابیونی که همان زمان می‌گفتند این تز با واقعیت در تضاد است و فاقد پایه علمی و اصولی است چه‌ها که نیاورد! این "انتقاد خود" نیست که آدمی صراحتاً بگوید که مباحث انطباق در سازمان جریک‌های فدائی خلق و تولد اکثریت، همین تز بوده و این تز شنا سنا ما اکثریت بوده است این "انتقاد از خود" نسبت که آدمی روشن و پوست‌کننده و مثل آدم‌های باشرف، بگوید که سالیان سال جنگیدن علیه مخالفین این تز و برای استقرار رژیم تئوکراتیک، نه فقط یک کار "بشدت در تضاد با واقعیت"، بلکه بشدت ضد انقلابی بوده است؛ نه تنها غیر علمی و غیر اصولی، بلکه خائنه بوده است!

است و چه سهمی در استقرار و سلطه ولایت فقیه و سرکوب انقلاب دارد، زیرا انتقاد از خود "می‌بایست" بصورتی انجام گیرد که به اعتبار اکثریت آسیمی نرساند!

و سرانجام، جمع بندی پلنوم: "خط مشی سازمان تا آستانه جنگ ایران و عراق در مجموع درست و اصولی بود، اما در عین حال در همین دوران نطفه‌هایی از تفکر انحرافی شکل می‌گیرد. این تفکرات تا قبل از جنگ از چنان رشد و توان و انسجامی برخوردار نبودند که مشی انقلابی و اصولی سازمان را منحرف کنند، اما با آغاز جنگ ایران و عراق و در نتیجه رشد تفکرات فوق و تا تیرسیاست حمایت از رژیم در جنگ و یک رشته عوامل دیگر منی سازمان به خطاهای جدی آلوده شد و در پایان این دوره انحراف به راست در خط مشی سیاسی سازمان بدیدار شد." (همانجا - تاکیدات از ما)

کدام "تفکر انحرافی"؟ "این تفکرات و تفکرات فوق یعنی کدام تفکرات؟ کدام "رسته عوامل دیگر"؟ آیا این همان "تفکراتی" است که من از کسفا دوران و "یک رشته عوامل دیگر" بطور آمورش‌های حزب توده و کسب فیض از محضر استاد کمانوری (که با حضور خود و سخما جلسات دفتر سیاسی اکثریت را برگزار و اداره می‌کرد) و شیرجه رفتن در کتاب‌های "راه رشد غیر سرمایه داری" در ذهن شما نطفه است و رشد یافت؟ آیا جزو "یک رشته عوامل دیگر" این هم نبود که معتقد بودید چون اردوگاه رژیم را ضدا میریالیست و خلقی می‌دانند و آن حمایت می‌کند، شما هم باید چنین کنید؟ پاسخ شما می‌آیند سئوالات در ابهام گذاشته شده است و نتیجتاً، معرفی، افتخار، ریشه‌یابی و بالاخره تکلیف این "تفکرات و" یک رشته عوامل دیگر" یعنی درست همان چیزی که اساس، منشأ و موجد "خطاهای جدی" معرفی شده است.

اما "خطاهای جدی" که اکثریت بدان "آلوده" شد، کدامند؟ در ارزیابی نهایی به این سئوال پاسخ داده شده است: "پشتیبانی قاطعانه از حکومت "آنهم" در شرایطی که هیات حاکمه استقرار استبداد مذمومی را به تمام می‌رساند، مبارزه در راه اتحاد نیروهای ضدا میریالیستی و مردمی در جبهه متحد خلق و زیر رهبری خمینی را مبرم ترین وظیفه سازمان و دیگر نیروهای انقلابی "قرار دادن؛" ضرورت رهبری طبقه کارگر برای پیشرفت پیگیر انقلاب و به فرجام رساندن آن را مسکوت گذاشتن و نفی آن در عمل." (همانجا - تاکیدات از ما)

پلنوم اعلام می‌کند: "رویدادهای چند ساله اخیر، تجارب مشخصی که طی این دوره بدست آمده است، تحلیل‌های کنونی و خط مشی امروز ما، همه روشن می‌سازند که خط مشی و برنامه ما در سالهای ۶۰ و ۶۱ در جهت خلاف روند عینی رویدادهای بوده است... خط مشی و سیاست سازمان طی سالهای ۶۰ و ۶۱... انحراف به راست از سیاست مستقل کارگری بوده است." (همانجا - تاکیدات از ما)

از جمع بندی نهایی پلنوم و وسیع، برمی آید که قیامتی نشده و آسمان به زمین نیامده است، فقط ضرورت رهبری طبقه کارگر از برنامه‌کنندگان گذشته و در عمل هم نفی

"انتقاد از خود" پلنوم جی‌های درس خوانده در مکتب کیانوری و خاوری.

یکی از افتخاراتی که لاندیس از کاوش بسیار در اسناد اکثریت پیدا شده و بعنوان سند ایستادگی در مقابل رژیم به پلنوم وسیع ارائه شده این است که وقتی "به بهانه" تجاوز صدام در آذرماه ۵۹ خمینی دستور داد اجرای بندهای "ج" و "د" طرح واگذاری اراضی مزروعی متوقف شود، مادستور خمینی را "ضربه گرانباری بر پیکر انقلاب" ارزیابی کردیم: "دستان درد نکنند! پلنوم می‌گوید: "سازمان ما برای مقابله با تعرض بزرگ مالکان و خنثی کردن حمایت حکومت از آنان به سازمانگری اعتراض توده‌ای دهقانان زیر شعار "سندج و د، احرا باید گردد" دست زد" (همانجا - تاکیدات از ما) "بند" بازی با "جیم" و "دال" راهمه میدانند، اما هیچکس تا بحال تصور نکرده بود که دیوار نویسی‌های تمام رنگی از فرمایشات امام خمینی در حمایت از "مستضعفان و کوخ نشینان"، نقل قول‌های خروار خروار از قانون اساسی جمهوری اسلامی، از حضرت آیت الله منتظری، از نمایندگان مجلس، از روزنامه جمهوری اسلامی و... "برای خنثی کردن حمایت حکومت" از دهقانان و مردم صورت می‌گرفته‌اند! این هم یکی دیگر از افتخارات!

پلنوم وسیع سپس به بررسی وضع کشور در رابطه تصویب "قانون اساسی بغایت ارتجاعی جمهوری اسلامی" تا تابستان سال ۶۰ می‌پردازد و بحای آنکه بگوید در این وضع چه کردیم، چرا کردیم، ریشه‌هایش چه بودند، و چه مسئولیتی بگردن داریم، به عبارت "می‌بایست" می‌حسد و گریبان خود را خلاص می‌کند: "سیاست ما می‌بایست همچنان عدم پشتیبانی از حکومت... بود... می‌بایست مبارزه توده‌ها را در همه عرصه‌ها شعله ورمی ساختیم... هر یک از تاکتیک‌های می‌بایست چنان اتخاذ می‌شد که در تضعیف قدرت و نفوذ روحانیت حاکم و شخص خمینی، جلوگیری از انحصار و قبضه قدرت سیاسی توسط این نیرو و استقرار و تحکیم رژیم بغایت ارتجاعی ولایت فقیه تا حد اکثر ممکن موثر واقع می‌شد. ما می‌بایست مردم را علیه رژیم ولایت فقیه... بسیج می‌کردیم... سازمان ما می‌بایست شعار تائین آزادی سیاسی و حقوق دموکراتیک مردم را که کل رژیم را در بر می‌گرفت به شعار اصلی تبدیل می‌کرد... هم ماهیت رژیم، هم ترکیب نیروهای آن و هم ساختار و مستگیری آن مشخص می‌کرد که اصلاحات مطرح شده از سوی هیات حاکم فاقد یک هدف گیری مردمی، فاقد تداوم و پیگیری و قبل از هر چیز در خدمت خلق سلاح نیروهای کمونیست و انقلابی و تحکیم حکومت روحانیت است. بنا بر این نمی‌بایست با واسطه چنین مواعید و اقداماتی در ذهن توده‌ها نسبت به حکومت امید با توهمی بدیدار می‌گشت... والی آخر.

این سبک "انتقاد از خود" به آن میماند که یکی زهر در خلق کسی ریخته و او را کشته باشد و آنکه بجای آنکه بگویند من به فلانی زهر خورادم و مسئول مرگش هستم، بگویند "می‌بایست" به او شربت به لبم می‌دادم! در "انتقاد از خود" اکثریت، معلوم نیست که اکثریت چه‌ها کرده است و چرا کرده

تدهاست، در شرایطی که هیات حاکمه استقرار را مستعدانه مذهبیه را تمام می رساند، یعنی در شرایطی که ولایت فقیه حاکم خون علیه نیروهای دمکراسی و انقلاب راه انداخته بود، پشتیبانی قاطعانه از حکومت صورت گرفته و متحد شدن زیر رهبری خمینی، مبرم ترین وظیفه قرار داده شده است! فقط همین! اسپا که در مقایسه با "دورنمای فاجعه بار" و "خطر نزدیکی محاهدین در سال هجری مدرولیرال ها (همانجا) چیزی نیست! این کارها، فقط برخلاف روند عینسی رویدادها "و فقط یک "انحراف" بوده اند که نامشان را حداکثر بتوان "خطاهای جدی" گذاشت! تازه این "انحراف" تا حیزم فقط به دوره سالهای ۶۰ و ۶۱ (؟) محدود بوده است و در دریای بیروزی ها و افتخارات قبل از سال ۶۰ و بعد از سال ۶۱، قطره ای است که حساب نمی آید!

بلنوم پس از آنکه به ردیف کردن "می بایست" ها و "می بایست" های پر دازد، به "مناسبات با دیگر سازمانهای انقلابی و ترقیخواه" اشاره می کند و می گوید: "طی سالهای ۶۰ و ۶۱" (کذا) "مناسبات سازمان با سازمانهای انقلابی و ترقیخواه مخالف رژیم بطور عمده زیر تاثیر پشتیبانی ما از حکومت و سکتا ریسم بین نیروها تیره گردید... تضا شدیدی سیاست ما و سازمان محاهدین خلق و رشدگزارش بورژوازی در سیاست و برنامه سازمان محاهدین منجر به تخریب مناسبات و طرف توسط ما و آنها شد. ما عملیات است اتحاد و انتقاد در اقبال سازمان محاهدین خلق کنار گذاشتیم. در مناسبات ما با سازمانهای چپ و حزب دمکرات کردستان ایران نیز تیرگی های جدی پدید آمد. انتقاد دیرسیاست و مشی این سازمانها به شکل یک حانیه و غیرسازنده صورت می گرفت و تاکید بر وجود اختلاف و تضاد با این سازمانها و مرزبندی با آنها نه وجه بر حسته در مناسبات ما با این سازمانها تبدیل شد" (همانجا - تاکیدات از ما)

موضوع آدم فروشی و جاسوسی برای دستگاههای سرکوب علیه "سازمانهای انقلابی و ترقیخواه" و نیز تیریک و تهنیت گفتن به رژیم بخاطر موفقیت در سرکوب آنها را "تیرگی های جدی در مناسبات"، یا "کنار گذاشتن سیاست اتحاد و انتقاد ناسیدن"، همانقدر بیان واقعیت و واقع است که ظهرفتن از شرح تمام اقداماتی که علیه دمکراسی و انقلاب، در همدستی با "پیروان راستین خط امام" وزیر "رهبری ما خمینی" صورت گرفت، و ما استمالی تمام می آنهمه خیانت و بلشتی با "می بایست" ها و "نمی بایست" ها و "خطاهای جدی" گذشته از این، نکته حالب این است که بلنوم وسیع، مسئولیت این "تیرگی جدی در مناسبات" و "کنار گذاشتن سیاست اتحاد و انتقاد" را سرکن می کند، گناه را تقسیم می کند تا با طلبکاری از دیگران، عیار را "اعتبار و افتخارات" خود را افزایش دهد! گویا آنچه با محاهدین کرده اند، حقان بوده چون گرایش بورژوازی در سیاست و برنامه آنها "رشد" می کرده، انصافا کدام مذموم تری بود، "چشم انداز فاجعه بار" نزدیکی محاهدین به لیبرال ها، با "انحراف" اکثریت در "پشتیبانی قاطعانه از حکومت" ولایت فقیه؟! و ایکی دشمنی اکثریت با سازمان محاهدین از این زاویه نبود که گرایش بورژوازی در آن رشد می کرد، از

این زاویه بود که سازمان محاهدین از حمایت رژیم دست برداشته و در برابر آن ایستاده بود و "وظیفه مبرم و وحدت زیر رهبری خمینی" را نفی کرده بود. مساله این بود و بگرنه "گرایش بورژوازی" حزب جمهوری اسلامی بمراتب چشمگیرتر از سازمان محاهدین بود ولی با این حال، لگدهای ذلت آور "شهید مظلوم دکتر بهشتی" همچون نوازشهای پدران نه تحمل می نمود و هیچ "تیرگی جدی" هم در مناسبات بوجود نمی آمد! موضوع در رابطه با سازمانهای چپ و حزب دمکرات هم بر همین اساس بوده است! "انتقاد بر سیاست و مشی این سازمانها" که "غیرسازنده" بوده است - ناطق زنده همان سیاست و مشی است که بلنوم وسیع از آن بعنوان "خط مشی درست و اصولی" یاد کرده، یعنی عدم حمایت از رژیم، و "سکتا ریسم" هم عدم تمکین نیروهای انقلابی و ترقیخواه به وحدت در جبهه ای به رهبری خمینی، و بمعنی پیابیندی به همان "می بایست" ها بود. اکثریت درست بر همین سیاست و مشی این سازمانها "انتقاد" داشته و از اینکه انتقاداش "غیرسازنده" بوده اند، از خود انتقاد می کنند! اگر انتقادات اکثریت سازنده می بودند، "می بایست" این سازمانها نیز دست از سکتا ریسم می کشیدند، به پیروان راستین خط امام می پیوستند و رهبری قاطعانه ما خمینی را می پذیرفتند! اما آنها به همان "می بایست" ها تکیه چسبیدند و پیابیندی نداشتند که رهبری اکثریت، امروز آنرا فقط محض فریبکاری، محض خلاص کردن گریبان خود از بحران مهلک سازمان، محض شیره مالی بر سر کسانی که برای فجاجع عظیم و خیانت های دهشتناک توضیح می خواهند، و برای امیدوار کردن و مهابا ر نمودن آنانی که بیس از رفتن تا به انتهای خط شکست، احساسات "فدائی" شان تکان خورده است عنوان کرده و املایه آنها اعتقادی ندارد. این تظا هر سه "انتقاد از خود"، زست و مانوری است فرصت طلبانه برای کسب اعتبار و اعتماد، و عسائی است مومی برای سرپا نگه داشتن اکثریت در آتش بی اعتباری و بی اعتمادی نیرنگ و حقه بودن این با صلاح "انتقاد از خود" نه تنها از تناقضات بی شمار و رسوا کننده آن، نه تنها از فقدان هرگونه توضیح و روشنگری در مورد اعمال انجام شده و "تفکرات انحرافی" و فرار از معرفی و ریشه یابی آنها، نه تنها از فقدان هرگونه نتیجه گیری و جمع بندی ثنوریک؛ نه تنها از "انحراف" ناسیدن خیانت و همدستی با ضد انقلاب، و از تلاش تبوع آور برای نابدید کردن همین "انحرافات" در انتحاراتی که مال دیگران است و بسیار رنگردهائی از این نوع قابل رویت است، بلکه بویژه از این جهت آشکار است که بلنوم وسیع "ضمن" این "انتقادات" به خط مشی و برنامه خود، تصمیم گرفته است تا وحدت سازمانی با حزب توده را - که حاضر نبوده است حتی تا این حده "انتقاد از خود" نبرد از دو همه چیز گذشته را درست می داند و "می بایست" ها را هم قبول ندارد. وحدت سازمانی با حزب توده را که مرشد و معلم و بانی تمام آن چیزها می در اکثریت بوده است که امروز "خطاهای جدی" و "انحراف به راست" و "نمی بایست" نامیده می شوند، سرعت بخشد! آنهم بر اساس برنامه و اساسا مسامحه واحد!

می کند و کماکان برانقلاب "ملی" تاکید دارد. مسکوت گذاشتن "راه رشد غیر سرمایه داری"، همچنانکه مسکوت گذاشتن "استحاله رژیم نیز در گزارشات و مصوبات، چیزی جز تزویر نیست؛ تا رویود گزارشات و مصوبات با راه رشد غیر-سرمایه داری و استحاله رژیم یافته شده است. این طعمه های قلابی، فقط ممکن است اشتباهی کسانی را تحریک کند که خود فرقی چندانی با توده ایها و اکثریتی هاندارند و "انتقاد از خود"ی ریاکارانه یا شعارهایی بی مالیات از جانب آنان، می تواند زانوانشان راست کند.

تنها چیزی که در قبال حزب توده و اکثریت (و سایر استفاده از شاه بیت یلنوم اکثریت) می توان گفت این است که: رویدادهای چندساله اخیر، تجارب مشخصی کنش این دوره بدست آمده است، تحلیل های کنونی و خط مشی امروز حزب توده و اکثریت، همه روشن می سازند که خط مشی و برنامه آنها کماکان در جهت خلاف رویدادهاست، و موجودیت آنها بنحیث به یک خط سیاسی، در خلاف جهت جنبش کمونیستی، و سدها دمکراسی و سوسیالیسم در ایران است. تا این خط به تمام می در هم شکسته و مدفون نشود، ناباد از پان نشست، هر کس که واقعا و صمیمانه خواهان هژمونی طبقه کارگر بر انقلاب ایران است، باید بدانند که تامین آن در خلاف جهت این خط فرصت طلبی و خیانتکاری حرفه ای است و باید با تمام نیرو به مبارزه با آن برخیزد.

پا توین هسا

- (۱) - گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنفرانس ملی حزب توده ایران - نامه مردم - دوره هشتم - شماره ۱۰۷
- (۲) - پیام کنفرانس ملی حزب توده ایران به کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) - نامه مردم - دوره هشتم - شماره ۱۰۸
- (۳) - قطعنامه کنفرانس ملی حزب توده ایران درباره کوشش در راه وحدت جنبش کمونیستی و کارگری ایران - نامه مردم - شماره ۱۰۸
- (۴) - گزارش هیئت سیاسی به پلنوم وسیع کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) - کار - دوره دوم - شماره ۲۹
- (۵) - درباره سیاست و برنامه سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در سالهای ۶۱ - ۱۳۵۷ - مصوب پلنوم وسیع کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران - کار - دوره دوم - شماره ۲۹
- (۶) - قطعنامه کنفرانس ملی حزب توده ایران در باره وضع ایران و جهان و وظائف حزب در مرحله کنونی - نامه مردم - شماره ۱۰۸
- (۷) - برگزاری موفقیته آمیز کنفرانس ملی ما - نامه مردم - شماره ۱۰۸
- (۸) - طرح برنامه حزب توده ایران - نامه مردم - شماره ۸۴

بهر حال همانطور که گفته شد، در راه "وحدت همه جانبه دو سازمان برادر"، قرار بوده است برادر بزرگ از طریق انتقاد نکردن از خود و برادر کوچکتر از طریق "انتقاد از خود" برای وحدت قریب الوقوع اعتبار و حیثیتی دست و پا کنند و جداگانه تلاش خود را نیز کرده اند. می ماند تکمیل این اعتبار و حیثیت، از طریق آشتی ها با "گروهکهای ضد انقلابی، سیاسی ساخته و ساواک پرداخته "دیروزی و" مارکسیست-لنینیست های "امروزی! قبل از همه باید آنها را از قفسه "وابستگی به آمریکا" ته قفسه "جنبش کمونیستی ایران" انتقال داد. و البته بی هیچ توضیحی در مورد این جا بجایی محیر العقول، (بقول استاد کجا نوری: "سیاست جواهر سازی است، آقا!")، سپس باید برای امتناع و اکراه آنان با نزدیکی به خود جاره ای اندیشید. در این مورد، "انتقاد از خود" اکثریت می تواند برای نرم کردن آنها نیکو آریسد، البته فقط اکثریت؛ زیرا نام و سابقه "فدائی"، حلقه اتصال است به خیلی ها که نام یا سابقه فدائی دارند. در این راستا باید دزد هر چه بیشتر به "پرچم فدائی" یکی از ضروریات آنست که اکثریت نتواند نقش سرپل میان این گروهها و حزب توده را ایفا کند. گذشته از اینها لازم است که سوازاات این اقدامات، باره ای "نرمش های تاکتیکی" نیز در رابطه با برخی شعارها و اصول عقیدتی آنان بمنظور خلع سلاح و جلب آنان به وحدت عمل و وحدت سازمانی نشان داده شود. در همین رابطه و به همین نیت است که بطور همزمان در اسناد کنفرانس ملی حزب توده و پلنوم وسیع اکثریت، نکات تازه، غیر منتظره ای گنجانده می شوند: تاکید بر ضرورت سازماندهی طبقه کارگر و ترویج سوسیالیسم در میان طبقه اعتراف به سلطه سرمایه داری در ایران - که این هر سه قلاموردانکار حزب توده و اکثریت بوده اند. بعلاوه، صلاح دیده نده است که "راه رشد غیر سرمایه داری" و "استحاله رژیم" نیز در اسناد کنفرانس ملی و پلنوم وسیع، مسکوت گذاشته شوند تا شاید با بر ترتیب، دیگر چیزی برای پنهان نگری "دیگر سازمانهای مارکسیست-لنینیست" باقی نماند! همه اینها طعمه های قلابی سرقلاط اند. ادعای سازماندهی طبقه کارگر بمنظور تحقق هژمونی آن، به همان اندازه حدی است که تاکید بر ضرورت سرکردگی طبقه کارگر در جبهه متحد خلق در عین تاکید بر لزوم رهبری جبهه توسط خود جبهه! ترویج سوسیالیسم علمی در میان طبقه هم، هنگامی که حاشی برای انتقاد از نظریه مرتدانه و خیانتکارانه همسانی "سوسیالیسم علمی با اسلام امام خمینی" وجود نداشته است، بهمان اندازه جدی است! اعتراف به سلطه سرمایه داری در ایران هم کوچکترین تاثیر و تغییری در تحلیل های طبقاتی، اجتماعی و سیاسی سابق نمی دهد و حتی با زهم در اثبات آنکه قطب بندی طبقاتی در ایران بقدر کافی صورت نگرفته تا توده ها حول پرولتاریا متشکل شوند و با زهم با پیده "امام" دیگری دخیل بست مورد استفاده قرار می گیرد (۱). علیرغم اعتراف به سلطه سرمایه داری، با زهم تمامی برنامه و استراتژی و مضامین مصوبات حضرات، "راه رشد غیر سرمایه داری" را دنبال

جمهوری

ارکان سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

فهرست مطالب

صفحه

۵	” طرح برنامه ” جدید حزب توده
	سند اعلام سیاسی و ایدئولوژیک
۳۰	تکاتی درباره راه رشد غیر سرمایه داری
۳۱	۱- آنچه لنین می گفت
۳۲	۲- دولت نوع کمون و غیره نو سبز ولتری
۴۰	۳- معنای ” رفیق به سوی سوسیالیسم ” چیست ؟
۵۲	۴- ایران ، انتقال به سوسیالیسم راه رهبری طبقه کارگر
۶۱	انترناسیونالیسم در ایدئولوژی ” توده ای ”
۷۵	قدرت سیاسی و اپورتونیسم حزب توده
	بیانات ورشکستگی پرولیتس بورژوا فریمیستی
۱۰۹	۱- حقیقت راجع به دراپوتزیون و معنای عملی و تفویک تفویقی ” اتحاد ”
۱۱۷	۲- منابع هم مسلکی فدائیان اکثریت با حزب توده
۱۲۵	۳- انتخاب رشتکزیون از جناح فرخ کندهار ، یف و انش فرقدای
۱۳۷	۴- بحران خاد درون حزب توده و فدائیان اکثریت جناح فرخ کندهار
۱۴۳	۵- سنت فدائی ، وسیله ای برای انسجام پرولیتس بورژوا فریمیستی

	” طرح برنامه ” جدید حزب توده
	سند اعلام سیاسی و ایدئولوژیک
	تکاتی درباره راه رشد غیر سرمایه داری
	انترناسیونالیسم در ایدئولوژی ” توده ای ”
	قدرت سیاسی و اپورتونیسم حزب توده
	بیانات ورشکستگی پرولیتس بورژوا فریمیستی